

۲۵۰۰ روز بعد

یادداشتی پیرامون حل مسئله ۸۸

• صالح نیک نژاد

از میان فعالین سیاسی کمتر کسی در اردیبهشت ۸۸ تصور می کرد انتخابات ریاست جمهوری دهم به یک بحران تمام عیار تبدیل شود و تبعات آن حتی پس از نزدیک به ۱۰ سال عرصه سیاست داخلی را در جمهوری اسلامی تحت تاثیر قرار دهد. احتمالا تنها رخدادهای سیاسی نسبتا مشابه پس از شکل گیری و تاسیس نظام جمهوری اسلامی که دارای تبعاتی این چنین گسترده و تعیین کننده مثل حوادث انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری بوده است، ارتحال امام خمینی (ره) و انتخاب آیت الله خامنه ای (مدظله) برای رهبری جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی می باشد.

تا خرداد سال ۶۸ در دولت مهندس موسوی، در قوه قضائیه مرحوم آیت الله العظمی موسوی اردبیلی (ره) و آیت الله موسوی خوئینی ها، در بیت امام مرحوم حجة الاسلام و المسلمین احمد خمینی (ره) و در مجلس با حمایت مرحوم امام و گرایش نسبی ایشان به جناح چپ و مجمع روحانیون مبارز اداره کشور عملا در اختیار این جریان قرار داشت که با درگذشت مرحوم امام (ره)، ریاست جمهوری مرحوم آیت الله هاشمی (ره)، انتصاب آیت الله یزدی به ریاست قوه قضائیه و آغاز نظارت استصوابی شورای نگهبان، جناح چپ عملا از صحنه کنار گذاشته و قدرت در اختیار جناح مقابل درآمد. رویدادی که به دلیل شوک ناشی از درگذشت بنیان گذار ظهور و بروز در جامعه نداشت و سعی مسئولان در راستا حفظ وحدت و انسجام داخلی به نتیجه رسید. اما در سال ۸۸ آرایش نیروهای سیاسی دو طرف تغییراتی جدی یافته بود. آیت الله هاشمی (ره) که روزگاری تاثیرگذارترین کارگزار سیاسی جناح راست به شمار می آمد در اردوگاه آخرین نخست وزیر قرار داشت و در طرف مقابل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تغییر مواضعی تدریجی از حامیان جدی رئیس جمهور مستقر وقت شمرده می شد. این پارگیری های جدید سیاسی که نمایانگر تعارضات و اختلافات جدی در میان یاران امام بود، با جرقه های که با اعلام نتایج انتخابات پیش از اتمام روند اخذ رای از شهروندان از هر دو طرف روشن شد، و با صدور دستور بازداشت برخی فعالین سیاسی توسط جناب مرتضوی شعله گرفت.

حوادث سال ۸۸ منجر به حصر رهبران معترضان به نتایج انتخابات شد و امروز حدود ۲۵۰۰ روز از حصر ایشان می گذرد. فارغ از آن که تصمیم به حصر رهبران معترضین به باور کثیری از کارشناسان حقوقی که این روزها راهی به صدا و سیما ندارند، ناقص اصول متعددی از قانون اساسی است و حتی اگر این امر براساس مصوبه شورای عالی امنیت ملی نیز صورت گرفته باشد، مطابق نظر نایب رئیس مجلس شورای اسلامی چنین مصوبه ای صرفا در دوران اضطرار و نامنی و جاهت خواهد داشت. نباید از این نکته غفلت نمود که آن حوادث براساس شکاف های عمیق و متعدد اجتماعی از جمله شکاف دولت-ملت شکل گرفت و رشد کرد بنابراین حصر افرادی که عمری را در راه مجاهدت و به پای آرمان های انقلاب اسلامی صرف کرده اند، چیزی جز پاک کردن صورت مسئله و ادامه روندهایی که منجر به تعمیق این شکافها و تضادهای می شوند و در

آینده به بحران های پدیده تری ختم خواهند شد، نیست. علاوه بر آن که دفاع از حقوق قانونی و شرعی هر فردی - گناهکار یا بی گناه- بر مسلمانان مفروض و ماجور است، اما ضرورت هایی هم چون: ۱- ایجاد فضای مناسب برای فعالیت های سیاسی به منزله یکی از ارزش های اصیل انقلاب اسلامی ملت ایران، ۲- عدم به کارگیری بسیاری از مدیران کارآمد و هرز روی سرمایه انسانی در پی آن حوادث، ۳- کبر سن و وخامت وضعیت جسمی محصورین، ۴- تداوم حصر به مثابه فضای بسته سیاسی می تواند منجر به انسداد سیاسی و ناتوانی ساخت سیاسی جهت حل مسائل مورد مناقشه قلمداد شده و عملا موجب خاتمه یافتن تفکرات اصلاحی و گسترش رویکردهای رادیکال و هزینه زا برای نظام و کشور باشد. ۵- تعدد بحران های داخلی نظیر؛ محیط زیست، بانکها، صندوق های بازنشستگی و ... و ضرورت بازگشت به اصل وحدت برای حل این مسائل. ۶- کاستن از فشارهای حقوق بشری. ۷- جلوگیری از ادامه روند و شیب تند فسادهای گسترده شکل گرفته بر مینا تقسیم بندی خودی غیر خودی و اعطای رانت های گسترده پس از حوادث سال ۸۸. ۸- نیاز به اجماع سازی در داخل برای مواجهه با تهدیدات منطقه ای و بین المللی. ۹- افزایش مقبولیت مردمی نظام. ۱۰- مهمتر از همه رفع شرایطی که منجر به حصر شده بود و تبدیل مسئله حصر به یک چالش برای نیروهای متعدد و دلسوز دو جریان و یک فرصت برای نیروهای فرصت طلب. و ... رفع حصر را حتی اگر مطالبه ای ملی نباشد تبدیل به امری لازم ساخته است که نظام اسلامی از آن منفعت خواهد برد.

به نظر می رسد اکثریت نیروهای اثرگذار نیز به این موارد از ضرورت های وجوب یافته که در سطوح بالا نیز ذکر شد، وقوف یافته اند. اما روندی که در تسهیل و احتمالا رفع حصر شاهد هستیم به باور برخی با نوعی تبعیض میان محصوران همراه است. احتمالا اگر این سیاست پیش از انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ اتخاذ می شد با توجه به زمینه های بدینی میان اصلاح طلبان و دودستگی ایشان در سال ۸۸ و اتخاذ موضع تحریم در انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۹۰ می توانست به شکاف و دودستگی میان اصلاح طلبان بیانجامد، و عملا با رادیکال کردن برخی از نیروهای اصلاح طلب آنها را وادار به خروج از نظام ساخته و بخش دیگر را که با اتخاذ مواضع معتدل تر خواستار فعالیت در چارچوب نظام می بودند را با ضربه و ریزش شدید در بدنه و جایگاه اجتماعی مواجه کند. اما در شرایط کنونی و به ویژه پس از انتخابات ریاست جمهوری اخیر که طی آن همه محصورین مردم را به مشارکت فعالانه در انتخابات فراخواندند و مضافا انتشار نامه حجة الاسلام و المسلمین مهدی کروی و وخامت حال ایشان، به نظر نمی رسد حتی اگر اقلیتی خواستار اعمال چنین سیاستی باشند در صورت موفقیت به نتیجه مطلوب برسند. خلاصه آن که با اعمال چنین سیاست هایی عرصه سیاست داخلی را برای کشور که بحران هایی جدی در چند سال آینده در مقابل خواهد داشت بیش از پیش در فضای تعلیق تعمیق نموده و از ارائه راه حل بدیل برای ضرورت های پیش گفته نیز ناتوان خواهند بود.



نیپیلیسم دانشگاهی

اصلی ترین وظیفه امروز جنبش دانشجویی احیای دوباره خود دانشگاه است

• نوید کلهرودی

دانشجویان در مسائلی همچون پوشش، پولی سازی آموزش و به طور کلی دامن زدن به هر آنچه در دانشگاه جز موضوعات سیاسی-اجتماعی و مطالبات مدنی راهی است که توسط این جریان فکری سازمان یافته دنبال می شود. جریانی علاقه مند است روز دانشجو به مثابه یک «جشن» تلقی شود که در آن میتوان مسابقه و کارناوال به راه انداخت و به تدریج آن را از مفهوم تهی نمود.

در درجه ی دوم جنبش دانشجویی امروزین ضعیف است و ناکارآمد. اصلی ترین دلیلش نابودی همه سیستم ها و سازوکارهایش در دولت محمود احمدی نژاد است. انحلال عموم انجمن ها و تشکل ها در دولت مهرورز سبب گشت تا افرادی که از سال ۱۳۹۲ به دانشگاه ها وارد شدند عملا با هیچ روبرو شوند و فعالین امروزین جنبش دانشجویی همه چیز را از صفر شروع کنند.

سومین نکته هم این است که عموم فعالین دانشجویی امروزین در آستانه فارغ التحصیلی هستند. خدای که به احتمال فراوان باعث گسستی دوباره خواهد شد چرا که این فعالان دانشجویی به ندرت به کادرسازی و جایگزینی دانشجویان سال پایین تر به جای خود فکر کرده اند.

چهارمین نکته این است که در شرایط وخیم دانشگاه چه از نظر علمی و تحصیلی و چه از نظر سیاسی این وظیفه ی جنبش دانشجویی است که به اصلاح خود نهاد دانشگاه بپردازد. به فساد مالی در دانشگاه ها، اساتید بیسواد، پایان نامه نویسی ها و ... اعتراض کند و روبروی این جریان ایستادگی نماید. جنبش دانشجویی همچنین باید بدانند با وجود همه ی انتقادات به عملکرد تاسف برانگیز دولت روحانی در طول این چند ماه اما مجموعه ی تفکر دولت همچنان نگاهی مثبت به مجموعه ی دانشگاه دارد و به عبارت دیگر میتوان گفت اگر دولت به ما خیری نمی رساند حداقل شری هم به معنای سازمان یافته علیه ما اعمال نمی کند. بنابراین در طول چهار سال دولت روحانی جنبش دانشجویی باید سعی کند خودش را به تمام معنا احیا نماید. باید تجربیات فعالین فعلی که در آستانه پایان تحصیلات هستند به دانشجویان جدید منتقل شود، کادرسازی صورت بگیرد، تمامی نهادهای انتخابی دانشگاه توسط تشکل های همسو و در جریان انتخابات های مختلف تسخیر شود و تلاش شود تا مطالبات عموم دانشجویان مورد توجه قرار بگیرد. جنبش دانشجویی همچنین باید تیغ تند انتقادات خودش را بیش از همه به مجموعه ی دولتی که به آن رای داده است نشانه رود و هیچ کدام از نهادهای حاکمیت را مصون از نقد توأم با احترام و قانون مداری نداند و شمارد. در نهایت آنکه دانشگاه امروز هیچ افق و ابروایی ندارد. ما به پوچ گرایی و نیپیلیسم رسیده ایم. روندی که اقتدار گرایان شکل دهنده ی به آن درک نمیکنند که اگر ادامه پیدا کند به تدریج باعث می شود تا هیچ کس از خراب شدن سقف بالای سرمان ابراز نگرانی نکند و مطالبه ی بهبود شرایط را نداشته باشد و در نهایت این سقف روی سر ما خراب شود و افسوس که تفکر ایدئولوژیک همچنان فکر میکند که در هنگام خرابی این سقف مصون از هر گونه آسیب است.

نهاد دانشگاه در کشور ما برخلاف آنچه در جهان غرب مرسوم بود نه به واسطه ی افرادی غیر دولتی که توسط خود دولت و اتفاقا رئیس حکومت یعنی پهلوی اول شکل گرفت. در حقیقت پس از دارالفنون، مدرسه عالی علوم سیاسی و دانشسرای عالی (دانشگاه خوارزمی امروزین) این دانشگاه تهران بود که می شد رسما به آن نام دانشگاه را اطلاق نمود. رضاخان دانشگاه تهران را به مثابه مکانی می دید که در گذر زمان می تواند کارمندان شایسته ای را برای وزارتخانه و نهادهای دولتی تربیت کند. جنبش دانشجویی در ابتدا در دانشگاه های ما معنی نداشت. آغاز شکل گیری جنبش دانشجویی به نوعی به تشکیل گروه ۵۳ نفر توسط تقی ارانی، بزرگ علوی و دیگر اعضای این گروه برمیگردد. زندانیانی که بعدها پایه گذاران حزب توده شدند و در گذر زمان این حزب را به یک شبکه ی فراگیر کشوری تبدیل کردند و بدیهی بود که دانشگاه نیز از نظر آنان دور نماند. حزب توده و به طور کلی دانشجویان چپ گرا جنبش دانشجویی را در ایران تشکیل دادند اما در ادامه ی راه با باز شدن درهای دانشگاه به روی عامه مردم و ورود اقشار مختلف اجتماع و طبقات پایین تر جامعه به دانشگاه دو گروه دیگر نیز به جریان جنبش دانشجویی اضافه گردیدند. گروه اول که تحت تاثیر جبهه ملی، دکتور مصدق و به خصوص ماجرای ملی شدن نفت بودند دانشجویان طرفدار جبهه ملی بودند و در کنار آنان دانشجویان مذهبی نیز به جریان جنبش دانشجویی پیوستند. هر سه این گروه ها تا پیروزی انقلاب اسلامی در دانشگاه ها فعال بودند و هر کدام به جذب دانشجویی پرداختند. پیروزی انقلاب اسلامی چنان که در عرصه ی رسمی کشور این روحانیون و چپ های اسلامی بودند که قدرت را به تدریج در دست گرفتند در درون دانشگاه ها هم این دانشجویان چپ و موسوم به خط امام بودند که در گذر زمان به خصوص با حذف جریان لیبرال و ملی-مذهبی و انقلاب فرهنگی و حذف گروه های چپ به تدریج قدرت را در دانشگاه ها به طور کامل از آن خود کردند. جریانی که در سالهای بعد نام تحکیم وحدت را بر خود نهاد و با حفظ گرایش چپ به دفاع از میرحسین موسوی، محمد خاتمی و سیاستمدارانی پرداخت که چپ خط امامی و بعدها اصلاح طلبان نام گرفتند. ناگفته نماند که میتوان به بحث و گفتگویی طولانی بر سر سیر تحول جنبش دانشجویی و تغییر گرایش آن از چپ اسلامی دیروز به راست مدرن لیبرال امروز نشست اما نگارنده ی این یادداشت علاقه مند است تا توجه مخاطبان را به سوی دیگری جلب کند:

در درجه ی اول به نظر می رسد که تفکری به شکل سازمان یافته و بخش نامه ای درصدد تهی نمودن دانشگاه از درون است. این تفکر اگر در گذشته با اقداماتی نظیر ۱۸ تیرماه ۷۸ یا ۸۸ اقدامات خود را سامان می داد اما امروز دیگر حاضر نیست به آن میزان مستقیما به موضوعات دانشگاه ورود کند و بیشتر علاقه مند است تا نهاد دانشگاه را با حفظ ظاهر آن از درون تهی نماید. طرح هایی چون اخراج اساتید از دانشگاه ها و ورود اساتید رانتی و بیسواد با رانت نهادهای خاص به دانشگاهها، آزاد گذاشتن

بعد از ظهر اولین روز شهریور ماه در دفتر یکی از سازمان های مردم نهاد میزبان مهدی مشایخی بودیم. گفتگو با وی حدودا سه ساعت به طول انجامید و بسیار جذاب و آموزنده بود. مهدی مشایخی ورودی سال ۱۳۸۰ رشته مهندسی برق دانشگاه صنعتی امیرکبیر (پلی تکنیک) است و تا سال ۱۳۸۵، دو دوره عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی پلی تکنیک و تا سال ۱۳۸۷-۱۳۸۶ عضو شورای عمومی دفتر تحکیم وحدت بوده. مهدی مشایخی ممکن است برای نسل فعلی فعالان دانشجویی چندان شناخته شده نباشد ولی برای نسل سابق فعالان دانشجویی چهره‌ای نام آشنا و تاثیرگذار محسوب می‌شود و تجربیات ارزشمندی از دوران فعالیت دانشجویی خود برای عرضه به نسل فعلی دانشجویان دارد. آنچه اکنون پیش روی خواننده گرامی است، اهم بحث هایی هست که پس از این گفتگو طی طولانی به صورت مکتوب برای عموم علاقه‌مندان به تاریخ جنبش دانشجویی منتشر می‌گردد.

آن موقع فضای انجمن پلی تکنیک چطور بود؟ چه گروه‌هایی در آن فعال بودند؟ گفتیمان غالبی که انجمن دنبال می‌کرد کدام بود؟

حوالی سال ۸۰ بوقاع انجمن‌های اسلامی یک پوست اندازی کردند. منظوم از پوست اندازی این بود که در برخی انجمن‌ها از جمله انجمن پلی تکنیک اختلافاتی بوقوع پیوست که منجر به جدایی و انشعاب شد. در دفتر تحکیم وحدت هم انشعابی شکل گرفت و منجر به جدایی دو طیف شیراز و علامه از یکدیگر شد. طیف شیراز که بسیاری معتقد بودند به نیروهای امنیتی منتسب و وابسته بودند و از آنجا هدایت می‌شدند، به نوعی محافظه کار تر و به حاکمیت نزدیک تر بود. طیف علامه به هر حال از حاکمیت مقداری فاصله داشت و آن موقع مشخصا به نیروهای ملی-مذهبی و نهضت آزادی به اضافه روشنفکران دینی و سکولار نزدیک بود. اما طیف شیراز از نظر فکری به اصلاح طلبان میانه‌رو و سنتی نزدیک تر بود و هر زمان جلوتر رفت، این طیف فاصله اندک خودش با حاکمیت را بیشتر حفظ کرد. در نتیجه وقتی احمدی نژاد روی کار آمد، اینها یواش یواش گردش به راست داشتند و نهایتا کاملا به سمت جناح راست رفتند. منطق آنها حفظ فاصله اندک با حاکمیت بود منتها بهانه‌ای به دست حاکمیت داد که بالاخره هیچکدام از این طیف‌ها حتی در دوره‌ی آقای خاتمی به رسمیت شناخته نشوند و از سال ۸۲ به بعد برای نشست رسمی به دفتر تحکیم مجوز ندادند. بنابراین نشست‌های ما غیر رسمی و داخل فضایی غیر از دانشگاه بود. به همین خاطر نوعی یکدستی در فضا وجود داشت و اینطور نبود که در انجمن‌ها چند قطب بودند و عموم بچه‌هایی که در انجمن‌ها فعال بودند، تفکرات اصلاح طلبانه داشتند ولی چند قدم از اصلاح طلبان آن دوره جلوتر بودند. یعنی به مجموعه عملکرد اصلاح طلبان اعم از دولت خاتمی و مجلس ششم انتقاد داشتند و معتقد بودند که باید چند قدم جلوتر از آن چیزی که واقع شده بود، حرکت کنیم. اگر بخواهیم از دیدگاه مکتب فلسفی به طیف‌بندی‌ها نگاه کنیم، بیشتر بچه‌ها لیبرال بودند و در سال‌های ۸۱ و ۸۲ عموما فضای لیبرال بر انجمن‌ها حاکم بود.

چرا دولت وقت از سرمایه اجتماعی خود استفاده نکرد و آن را از خودش راند؟

بحث در این مورد خیلی ریشه‌ای تر از اینهاست. آن موقع دولت آقای خاتمی با نیروهای خودش مثل جبهه مشارکت یا خیلی‌ها مثل آقای اکبر گنجی نیز به مشکل خورد. یکی از دلایل این بود که خوانش و برداشت افراد و جریان‌ها مختلف نسبت به مقوله اصلاحات یکی نبود. افراد مختلف برای مقابله با موانعی که بر سر راه

مهدی مشایخی در مصاحبه با گروه نشریات دانشجویی باران:

«توسعه» گفتمان مغفول مانده در بین فعالین دانشجویی است



اصلاحات پدید آمد و استراتژی مقابله با آن، یک دیدگاه نداشتند. شاید یکی از عوامل این بود که مجموعه دولت فکر می‌کرد که این انجمن‌ها با این مواضع نهایتا در زمین من بازی نمی‌کنند. یعنی اگر آنها قرار است سکولار باشند، من که نمی‌توانم سکولار باشم. یکی از عوامل دیگر هم این بود که شرایط از کنترل خارج شده بود و جایی به نام اتاق فکر که دغدغه انسجام در جریان اصلاحات را داشته باشد، وجود نداشت که اگر وجود داشت، سال ۸۴ ما ۴ کاندیدای اصلاح طلب در انتخابات ریاست جمهوری نداشتیم. اصلا اتاق فکری نبود که به این فکر کند که آیا انجمن‌های اسلامی سرمایه اجتماعی هستند یا نیستند؟ یا چطور با آنها برخورد کنیم؟ این عدم انسجام از عامل اول خیلی قوی تر بود.

نکته‌ای که در مورد تصور اشتباه وزن داشتن گفتید را می‌توانید بیشتر توضیح دهید که از کجا ناشی شد و چه تبعاتی در پی داشت؟

الان نه تنها من، بلکه کل بچه‌هایی که آن دوره فعالیت می‌کردیم، به این جمع بندی رسیده‌ایم کل جریان اصلاح طلب کشور در آن بازه زمانی تخمین درستی نسبت به وزن کشی سیاسی در حوزه نیروهای سیاسی ایران نداشتند. واقعا این تخمین درست نبود. شما چه در انتخابات مجلس سال ۸۲ و چه در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۴ این را به وضوح می‌توانید مشاهده کنید. یعنی می‌توانم بگویم جمیع نیروهای اصلاح طلب "توهم زیاد بودن" داشتند؛ یعنی توهم زیادی نسبت به تاثیرگذاری خود در حوزه سیاست ایران داشتند. به تبع آن دانشگاه هم همینطور بود. ببینید وقتی ما حس کنیم که خیلی بزرگ نیستیم، مثل الان در موضع دفاعی قرار می‌گیریم. می‌پذیریم که با آقای لاریجانی ائتلاف کنیم، می‌پذیریم که به آقای روحانی رای دهیم، می‌پذیریم که در مجلس به حداقل‌ها قناعت کنیم و به ۳۰ نفر رای بدهیم چون حس می‌کنیم که وزن ما داخل حاکمیت ایران خیلی پایین است و اگر همین هم نداشته باشیم، اوضاع ما بدتر از این می‌شود. ولی آن موقع نگاه‌ها رو به جلو بود. نگاه‌ها تدافعی نبود، تهاجمی بود. ما همه فکر می‌کردیم که چه کار باید بکنیم که یک قدم جلوتر از این برویم. یعنی اصلا گفتمانی که آن موقع داشتیم با الان اصلا قابل مقایسه نیست. الان شما کجا می‌توانید به آن صراحت بحث‌های مربوط به سکولاریسم و ولایت فقیه را مطرح کنید و قانون اساسی جمهوری اسلامی را به چالش بکشید. ما و کل جریان‌ها هر کس در جایگاه خودش تهاجمی تر کار می‌کردیم. ولی آن نگاه متوهمانه عامل بروز اختلافات بود. در انتخابات ریاست جمهوری ۸۴ تلقی آقای معین این بود که ۱۶-۱۵ میلیون رای دارد، اگر با آقای هاشمی و آقای کروبی نیز صحبت می‌کردید، تلقی آنها هم همین بود که رای دارند. در انتخابات مجلس سال ۸۲، اصلاح طلبان باورش‌ها هم نمی‌شد که همه‌ی آنها بدون اینکه آب از آب تکان بخورد، ردصلاحیت خواهند شد. تلقی

آن‌ها این بود که مگر می‌شود ۱۲۰ نفر ما را ردصلاحیت بکنند و هیچی نشود ولی طرف مقابل این کار را کرد و جلوتر آمد و هیچ‌کدام از ما نتوانستیم کاری بکنیم. مجموعا می‌خواهم بگویم که تصورمان راجع به قدرت‌مان در جامعه و در داخل حاکمیت اشتباه بود. یک بخشی از این تصور اشتباه و کم شدن قدرت ما قطعاً به نحوه عملکرد دولت برمی‌گردد. اشتباه دولت این بود که اصلاحات را به عنوان یک پروژه تعریف کرد. پروژه یک نقطه شروع و یک نقطه پایان دارد و شما باید بتوانید گام‌های آن را رو به جلو تعریف و برای آن برنامه ریزی کنید. اصلاحات با ارائه فضای باز سیاسی متفاوت است. دولتی که آمده است اصلاحات بکند با دولتی که هدف خود را فقط این می‌داند که فضایی باز برای فعالیت نیروها ارائه کند، متفاوت است. اصلاحات باید داخل سیستم باشد و دولت اصلاحات باید به فکر گسترش هر برنامه‌ای در این راستا بود که در ساختار خود ترسیم می‌کرد. آقای روحانی ممکن است بگوید من فضای باز سیاسی ایجاد می‌کنم ولی دولت اصلاحات نیست. یعنی فضای باز یا نیمه‌باز سیاسی ایجاد می‌کنم که احزاب در آن شکل بگیرند تا این احزاب نیرومند شوند و نهایتا فضا را بهبود ببخشند ولی ادعا نمی‌کنم که برنامه‌ای برای نهادسازی داخل حاکمیت دارم یا می‌خواهم در نهادهای موجود تغییراتی ایجاد کنم تا اصلاحات جلو برود. ولی دولت آقای خاتمی دولت اصلاحات بود. یعنی قرار بود داخل سیستم اصلاحات انجام بدهد و پیش برود. حالا ممکن است توقع من دانشجوی خیلی بالا بود ولی اگر توقعات خود را پایین هم بیاوریم، حتی تغییرات کوچک نیز اتفاق نیفتاد.

کل جریان اصلاح طلب کشور در آن بازه زمانی تخمین درستی نسبت به وزن کشی سیاسی در حوزه نیروهای سیاسی ایران نداشتند. واقعا این تخمین درست نبود. شما چه در انتخابات مجلس سال ۸۲ و چه در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۴ این را به وضوح می‌توانید مشاهده کنید. یعنی می‌توانم بگویم جمیع نیروهای اصلاح طلب "توهم زیاد بودن" داشتند؛ یعنی توهم زیادی نسبت به تاثیرگذاری خود در حوزه سیاست ایران داشتند.

پس به نظر شما چه راهبردی توسط نیروهای اصلاح طلب و دانشجویان تحول خواه در پیش گرفته می‌شد؟

وقتی شما می‌گویید که اصلاحات از داخل ساختار قدرت جواب نمی‌دهد و نهادهای قدرت جلوی شما ایستادگی می‌کنند، شما می‌پذیرید که یک آدم میانه‌رو را به قدرت برسانید و خودتان در خارج از ساختار قدرت فعالیت کنید. این خیلی بهتر است که فردی مانند ماند هاشمی یا روحانی یا ناطق نوری الان یا کروبی آن موقع در قدرت باشد نه احمدی نژاد و خاتمی و معین. آقای کروبی به مراتب مفیدتر از آقای خاتمی می‌توانست در قدرت عمل کند. آقای کروبی در مذاکره کردن دو تا امتیاز می‌داد تا یک امتیاز بگیرد و این خیلی هنرمندانه تر برخورد می‌کرد تا اینکه کسی را بیاوریم که حرف‌های روشنفکری بزند و در سخنرانی هایش از جامعه‌ی باز سخن بگوید ولی آنطرف اصلا شمشیرش برش نداشته باشد. موضوع بر سر این برنامه ریزی است ولی به هر حال خود ما هم در همان جریان بودیم و ما این فکر را می‌کردیم که قدم به قدم پیش رفت ولی شدنی نبود. هر کس برای خودش فکر می‌کرد قدرتمند است. جنبش دانشجویی فکر می‌کرد زورش زیاد است. احزاب اصلاح طلب فکر می‌کردند موقع انتخابات کافی است سوت بزنند تا ۲۰ میلیون رای برای آنها بیاید ولی اینطور نیست. سرمایه‌ها اعم از دانشگاه، مطبوعات و فعالین مدنی را باید کنار هم قرار داد تا بتواند به صورت ۲۰ میلیون رای ظاهر شود نه اینکه در یک روندی این سرمایه‌ها را دائم پس زد و بعد دم

بخواهیم آنها را همگرا کنیم. آن زمان آقای معین باید تشریح می‌کرد که بن بست‌های دوره خاتمی چه بو و برای آنها چه راهکارهایی داشت و بر خلاف الان که رای سلبی می‌گیریم، باید بصورت ایجابی کار می‌کرد. منتها من الان معتقد هستم که ما در فاصله گرفتن از جریان‌ها اصلاح طلب اشتباه کردیم که باعث شد هم نوایی‌مان را از دست بدهیم و به مسائلی پرداختیم که سنگ‌های بسیار بزرگی پیش پای ما بود. مثلا ما زورمان نمی‌رسید کوچکترین تغییری در ساختار حاکمیت ایجاد کنیم ولی در همان حال از رفتارندوم قانون اساسی صحبت می‌کردیم. ممکن است یک نفر بگوید از نظر اصولی چنین اعتقادی دارد ولی به نظر من از نظر تاکتیکی جایی نداشت.

به نظر شما این نگاه تقلیل‌گرایانه به حوزه سیاست و همه مشکلات را ناشی از آن دیدن و صرفا بدان پرداختن، راهبرد صحیح و نتیجه بخشی بود و عدم موفقیت در رسیدن به اهداف، صرفا از اشتباه تاکتیکی ناشی می‌شد یا اشتباه راهبردی؟

یکی از بحث‌هایی که آن زمان هم دانشگاه و هم احزاب خارج از حوزه سیاست به آن فکر نکردند، بحث توسعه بود. آن زمان این نظریه مطرح بود که توسعه سیاسی مقدمه‌ای بر توسعه اقتصادی و توسعه زیرساخت‌های آن است. بنابراین ما باید گام به گام در حوزه سیاست جلو برویم تا فضا برای رشد اقتصاد مهیا شود. اصل این موضوع حرف غلطی نیست ولی به نظرم در همان چارچوب فضای سیاسی ایران، پتانسیل این وجود داشت که ایران در حوزه اقتصادی و صنعتی و زیرساخت‌هایی که باید در این زمینه ایجاد می‌شد، رشد بهتری داشته باشد و بالاخره نیروهایی که دغدغه اصلاح طلبی داشتند باید حتما به این موضوع فکر می‌کردند. باید حتما برای این موضوع تولید محتوا می‌کردیم. ما مثلا دانشجویان مهندسی بودیم یا دانشگاه‌های دیگر کلی دانشجوی علوم انسانی و مدیریت و حقوق داشتند ولی اصلا وارد چنین موضوعاتی نشدیم. بالاخره صرف نظر از داشتن یا نداشتن دموکراسی و یا میزان دموکراسی موجود در کشور، اگر بخواهیم در مسیر جهانی توسعه قرار بگیریم، باید روابط خیلی خوبی با دنیای خارج از خودمان برقرار کنیم. فقدان این گفتمان در ساختارهای حاکمیت ایران تاکنون خیلی به ما ضربه زده است و خیلی جا دارد که به این موضوع پرداخته شود. بحث ارتباطات خارجی هنوز هم قرمز است در صورتی که خارج از حوزه سیاست به این موارد با یک حساب و کتاب ساده می‌توان پرداخت ولی آن موقع این بحث‌ها را کسی دنبال نمی‌کرد و هنوز هم دنبال نمی‌شود. چون ما بیشتر در حوزه سیاست به این مشکل برخوردیم، بیشتر از همه مسائل هم به این حوزه می‌پردازیم در حالی که هنوز گفتمانی ذیل محور توسعه در ایران نداریم. یعنی اکنون درگیر بحث‌هایی هستیم که ۱۵-۱۰ سال پیش هیچکس به آنها فکر نمی‌کرد و اگر کسانی دوراندیش بودند و به این مسائل فکر می‌کردند، الان در این شرایط نبودیم. این موضوع اینقدر جدی است و خواهد بود که بحث‌های سیاسی و دموکراسی و غیره در حاشیه قرار می‌گیرند. ما از لحاظ صنعتی داریم امتیازات خود را در این حوزه از دست می‌دهیم که با همین روند، چند سال دیگر به وارد کننده صرف تبدیل می‌شویم که عواقب آن بسیار سنگین تر از نبود دموکراسی و حقوق بشر در ایران است ولی نه آن موقع و نه الان، چنین گفتمانی نه در داخل و نه در خارج از حاکمیت مطرح نبود و مطرح هم نمی‌شود.